

شیخ صدرالدین مثل پدرش در اواخر عمر سفری به حج رفت و معروف است که علم رسول خدای را با خود بار دبیل آورد. کمی پس از مراجعت وفات یافت (۱۳۹۲/۷۹۴) و مسندارشاد بفرزندش

صدرالدین در سال ۱۳۹۲/۷۹۴  
جای خود را به پسرش  
خواجه علی میسپارد

خواجه علی رسید او نیز ۳۶ سال بسرپرستی مریدان مشغول بود و در ۱۸ رجب ۸۳۰ (۱۵ می ۱۴۲۷ م) در فلسطین بدرود زندگانی گشت قبر او در آنولایت بمدفن شیخ علی عجمی معروف است<sup>۱</sup> او نیز مثل پدر و جد خود صاحب کرامات و شاعر در زبان فارسی بود بیش از دو بیست بیت از او در سلسله‌النسب منقول است. تعصب و تمایل قوی نسبت بمذهب شیعه از او بروز مینمود حسب الامر امام نهم محمد تقی<sup>۲</sup> که در خواب او را مأمور کرد اهلالی دژ فول را براه راست دلالت کند خواجه علی از روی کرامت آب رودخانه را از جریان باز داشت و تا ایمان بولایت و وصایت و خلافت علی بن ابیطالب<sup>۳</sup> نیاوردند آب را باز نکرد چون در روح امیر تیمور تصرفاتی کرده بود از او تقاضا نمود که کردهای بنزدی را گوشمالی بسزا بدهد زیرا که «ازاعوان معاویه هستند و از سبزه آنجا این لباس سیاه در عزای امام معصوم ما را در بر است»<sup>۲</sup> از این معروفتر شفاعتی است که از اسرای ترک نموده و آنها را از دست امیر تیمور رهائی

(۱) بمجله همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ ص ۴۰۷ رجوع کنید. دکتر فرانز باینگر بن نوشت: قدس خلیل در حقیقت القدس والخلیل است یعنی بیت المقدس و حبرون تعبیری است که غالباً از فلسطین جنوبی میکنند. ریوکان ج. ۱. هانور Hanauer این نکته را تایید مینماید مشارالیه بر حسب خواهش دکتر باینگر قبول زحمت کرده و قبر مذکور را معاینه نموده چنین مینویسد «مجدالدین مورخ عرب که کتابی در حدود ۱۴۹۵ م (هفتاد سال بعد از وفات خواجه علی) تالیف کرده عده از مشایخ مدفون در حبرون را نام میبرد و از علی عجمی چیزی نمیگوید. پس از اینقرار باید مدفن او را در نقطه دیگر جستجو نمایم. چهار جای مختلف بنظر میرسد: اول حرم علی بن علوی که بنام دو ساعت و نیم مسافت در شمال یافا واقع است دوم والی العجمی درست در جنوب یافا سوم درخت باوط مقدسیکه دریای آن قبر «امام علی» واقع است قریب بابالواد چهارم مقبره بسیار محترم دیگر معروف «بالعجمی» که در میان جنگل روی تلی مشرف بر قریه بیت محصیر است. کان هانور گمان میکند که این قبر اخیر مدفن مطلوب است (۲) مجله همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحه ۴۰۸.

بخشید . اخلاف این اسیران که « بصوفیان روملو » مشهورند از مریدان جان تار و حامیان پایدار دودمان صفویه شدند .<sup>۱</sup>

شیخ ابراهیم معروف بشیخ شاه در سال ۱۴۲۷/۸۳۰ بجای پدر

شیخ شاه

نشست و در سنه ۸/۸۵۱ - ۱۴۴۷ بدرود حیات گفت . غیر از

۸۳۰ - ۸۵۱

اسم شش فرزندش چیز دیگر از او مسطور نیست و حتی در

عالم آرای عباسی نیز نام وی مذکور نشده و از سلسله اجداد صفویه حذف گردیده است .<sup>۲</sup>

جانشین او پسر کوچکش سلطان جنید بود که با ظهور اوصفات جنگجویانه اعضا

این دودمان بروز نموده است . بدیار بکر رفت و اوزون حسن رئیس معروف طایفه

آق قویونلو دست ارادت باوداده و خواهر خود دخدیجه بیگم را بحباله نکاح او در آورد بواسطه

این یگانگی و اتحاد تا موازی ده هزار نفر غزاة صفویه بر او گرد آمدند . از این

جمعیت که بقول صاحب عالم آرای عباسی « جان باختن را در راه مرشد کامل ادنی مرانب

اخلاص میدانستند » جهانشاه ترکمان حاکم آذربایجان و عراقین و سایر حکام همجوار

مضطرب و بدگمان شدند و جنگ را مهیا گشتند . شیخ جنید در حرب شروانشاه

مقتول شد .<sup>۳</sup> بنا بر روایتی جسد او را باردیبل آوردند و بنا بر اقوال دیگر در کنار

میدان جنگ نزدیک مزرعه که باختلاف آنرا قوریال یا قوریال یا قوریان می نامند به

خاک سپرده شد .

شیخ حیدر که آنژیوللو او را « سچیدر » میخواند ، مثل پدر

شیخ حیدر

خود جنید که مقامش باورسید ، در نظر خالویش اوزون حسن

۱۴۵۶ - ۱۴۸۸ م

که در این زمان مردی کهن سال بود ، مورد توجه شد و

شیخ علامت بزرگی در ناصیه او مشاهده نموده دختر خود مارتا ، حلیمه ، بگی آغا

یا علم شاه بیگم را بعقد او در آورد . این دختر از بطن دسپینا خواتون ( دسپینا کاتن )

معروف دختر کالویونس آخرین امپراطور مسیحی طرابوزان و ازدودمان نجیب یونانیان

(۱) بتاریخ ایران سرجان ملکم چاپ ۱۸۱۵ جلد اول صفحه ۷ - ۴۹۶ و باداشتهای

یاورقی آن مراجعه شود . نسبت دادن این دخالت بشیخ صدرالدین و مخصوصاً بپدرش

شیخ صفی الدین اشتباه در زمان است . (۲) در عالم آرای عباسی چاپ طهران مذکور است

ظاهراً در نسخه خطی که در دست مؤلف بوده حذف شده است « مترجم » (۳) بنا بر قول

باینکر « رساله سابق الذکر ص ۸۳ » تاریخ این واقعه ۱۴۵۶/۸۶۰ است .

Comneni کنتی بود. ۱. تاجر مجهول ونیسی که سفرنامه او در کتاب اسفار ایتالیائیان در ایران در قرن پانزدهم و شانزدهم<sup>۲</sup> مندرج است راجع بشیخ حیدر چنین گوید: « شخصی است برتبه یکنفر کنت موسوم به « سکیدر » دارای مذهب و طریقه موسومه « بصوفی » ، که هم مذهبانش او را ماتد امامی میپرستند و چون رئیس اطاعت میکنند . » و نیز گوید: « عده کثیری از متابعان این مذهب در ولایات مختلفه ایران هستند مثلاً در ناطولیا ( آناتولی ) و کارامانیا ( قرامان ) که همه از « سکیدر » مزبور احترام میکنند . مشارالیه از اهالی شهر اردویل ( اردبیل ) است که در آنجا جمعی را بعقیده صوفوین ( صفوی ) در آورده است . در حقیقت شخص مذکور مثل اسقفی است در میانه ملتی که عموماً راهب و زاهد هستند . مشارالیه را از دختر اسام بی ( حسن بیگ یعنی اوزون حسن ) شش طفل بود سه پسر<sup>۳</sup> و سه دختر .

**مبداء اصطلاح  
قزلباش**

این شیخ تنفر شدیدی نسبت بمیسویان اظهار میدارد این شخصی است که شبی در خواب دید که او را منهبان عالم غیب مامور گردانیدند بجای کلادتر کی | طاقیه ترکمانی | ،

تاجی دوازده ترك از سقر لاط سرخ بر سر اتباع خود نهاد و باین سبب بقزلباش ( سرخ سر ) مشهور گشتند . تاجر گمنام ونیسی سابق الذکر ( در صفحه ۲۰۶ از اسفار ایتالیائیهها ) گوید: « کلاه سرخ و بالای آن عمامه دوازده ترک بشکل مخروط بر سر میگذارند که علامت مراسم مقدسه دوازده گانه مذهبی یاد دوازده فرزند علی | ع | است »<sup>۵</sup>

**قتل شیخ حیدر  
در میدان جنگ  
۱۴۸۸/۸۹۳**

شیخ حیدر مثل پدرش در جنگی که باخواهان شروانشاه وتر کمانان معاهد او در طبرسران نزدیک دربند نمود بقتل رسید. در این وقت شاه اسمعیل پسر شیخ حیدر ( ۲۰ رجب ۸۹۳/۳۰ جون ۱۴۸۸ )<sup>۶</sup> پیش از یکسال نداشت ولی پس از

(۱) رجوع شود بجلد سوم ادبیات ایران صفحه ۴۰۷ (۲) چارلس گری آنرا ترجمه و طبع نموده و جمعیت ها کلویت در ۱۸۷۳ آنرا منتشر ساخته است رجوع شود بصفحات ۱۳۹-۲۰۷ کتاب مزبور . (۳) مطابق مندرجات عالم آرای عباسی این سه پسر را نام سلطانهلی میرزا « با پادشاه » و اسمعیل و ابراهیم بود . لیکن در احسن التواریخ طور دیگر مذکور است . (۴) رجوع شود بیادداشتهای مرحوم سر آلبرت هونم شیندار که در این موضوع در مجله همایونی آسیائی مورخه ۱۸۷۲ « صفحه ۱۱۴-۱۱۵ » درج شده است . و مراجعه شود بیادداشت مفصلی در باب قزلباش که بابینگر Babinger در احوال شیخ بدرالدین نوشته و در صفحه ۸۵ و ۸۴ رساله جداگانه مندرج است . (۵) بدیهی است که فرزندان علی پازده نفر بوده اند (۶) بنا بر تاریخ خطی شاه اسمعیل شیخ حیدر در سنه ۱۴۹۰/۸۹۵ کشته شده است

۲۲ سال انتقام پدر را گرفته و نعش او را باردیل نقل نمود .

شاه اسمعیل

( تولد ۱۴۸۷/۸۹۲ - جابوس ۱۴۹۹/۹۰۵ - ۱۴۵۰ - وفات ۴/۹۳۰ - ۱۵۲۳ )  
حالت سه پسر شیخ حیدر که پس از وفات پدر در جنگ دشمن گرفتار بودند بهیچوجه روزنه امیدی نشان نمیداد . سلطان یعقوب پسر اوزون حسن بنا بخاطر خواهر خود که مادر آن اطفال بود از قتل آنها صرف نظر نموده آنها را باصطخر فارس فرستاد که تحت نظر منصور بیک پرنالک حاکم آن ولایت مجبوس باشند . بنا بر قول آنژیوللو<sup>۱</sup> هر سه طفل را در جزیره که در «دریاچه استومار» واقع است و مسکن آرامنه عیسوی است سه سال حبس کردند ( مترجم کتاب آنژیوللو گوید استومار در یاچه وان است ) . « این اطفال خاصه پسر دوم موسوم باسمعیل که صاحب جمال و رفتار پسندیده بود خیلی طرف توجه و محبت اهالی واقع شدند » بقسمی که چون رستم نوۀ اوزون حسن بعد از وفات عمویش یعقوب کس فرستاد و تسلیم آنها را خواستار گشت باین قصد که آنان را بقتل آورد ، آرامنه نه تنها عذر آوردند و از تسلیم آنها خودداری کردند بلکه زورقی تهیه دیده و وسائل فرار آنها را بولایت « کاراباس » | قراباغ | فراهم آوردند . در تواریخ فارسی مسطور است که رستم آنها را خلاصی بخشید باین قصد که با پسر عم خود بایستقر جنگ دارد از اتحاد با آنها و متابعان بیشمارشان استفاده نموده مقام خود را مستحکم سازد . پس برادر ارشد آنها سلطان علی را به تبریز دعوت کرد با کمال احترام پذیرائی نمود ولوای شوکت سلطانعلی را بترتیب پادشاهانه بلندگرداند ، و او را پادشاه خوانده بجهت دفع فتنه بایستقر فرستاد و در نزدیکی اهر لشکر بایستقر را در هم شکست و او را بقتل رسانید .

چون رستم باین ترتیب از دست دشمن خلاص شد عزم کرد

که دوست و معاهد خود را نیز از میان بردارد لیکن یکی

از مریدان ترکمان سلطان علی را آگاه کرد و او بطرف اردبیل

گریخت اما دشمنان او را در نواحی قریه شماسی در یافتند و در گیر و دار

قتل سلطان علی

برادر اسمعیل

(۱) ص ۱۰۱ و ۱۰۲ از ترجمه چارلس کری در نشرات جمعیت هاک لیت .

مغلوبه بقتل آمد. این واقعه در سال ۵/۹۰۰ - ۱۴۹۴ اتفاق افتاد ۱ برادران او در امان سلامت باز دیپل رسیدند و در مدتی که تر کمانان یکان یکان خانه های اردبیل را در پی فراریان تفتیش مینمودند مریدان جان نثار در حفظ و اخفای آن دو طفل میکوشیدند. تا اینکه وسیله فراهم شد و آنان را بگیلان فرستادند اول برشت رفته و یک هفته یا بقولی یکماه در آن شهر ماندند بعد بلاهیجان رفتند حاکم این شهر کار کیا میرزا علی مهمان نوازی کامل کرد و چند سال آنها را در حفظ حراست خود نگاهداشت. گویند وقتی که تر کمانان بجستجوی آن دو طفل بگیلان آمدند کار کیا امر داد آنها را در قفسی کرده در جنل آویختند تا قسم او راست باشد که اکنون پای آنها در روی

**اسمعیل هنگام اختفای در لاهیجان**

خاک قلمرو او نیست .

نویسندگان اروپائی آنزمان نیز در ذکر جان سپاری وفدا کاریه مریدان اسمعیل « صوفیان لاهیجانی » مثل مورخین ایرانی هم آوازه هستند، تاجر مجهول الاسم ایتالیائی ۲ گوید « متابعان این صوفی خاصه لشکر یانش او را مانند خدائی میپرستند بعضی از آنها بی سلاح بمیدان جنگ میروند و معتقدند که مرشد در گرمگاه مصاف حافظ و مراقب آنان خواهد بود . . . . در سر تا سر ایران اسم خدا فراموش شده و هر لحظه اسم اسمعیل مذکور میگردد » عبارت ذیل در بیشتر سفرنامه سیاحان ونیسی دیده میشود: « صوفیان مثل شیر نبرد میکنند »، لیکن با وجود تمام اینها و هر چند مصنف تاریخ کمیاب شاه اسمعیل در ذکر ایام حیات سلطان جنید جد اسمعیل گوید: « پیروان این طریقت و شعب عظیمه آن از اقصای عرب تا حدود بلخ و بخارا مسکن دارند » بنظر مشکل میآید که در اوائل امر کار آنها باین خوبی پیشرفت میکرداگر اختلافات

**جان نثاری پیروان شاه اسمعیل**

(۱) شرح ذیل قسمتی از تاریخ کمیاب شاه اسمعیل است که آنرا سردنيسن راس در مجله آسیائی مورخه ۱۸۹۶ جلد بیست و هشتم صفحه ۲۶۴-۲۸۳ عیناً درج و ترجمه کرده است. (۲) صفحه ۲۰۶ از کتاب اسفار سیاحان ونیسی در ایران که جمعیت ها کلیت در سنه ۱۸۷۳ در لندن منتشر ساخته اند همچنین بصفحه ۲۲۳ کتاب مزبور مراجعه شود که وین سنتیو والساندری در عبارتی شبیه بجمالات مذکوره در فوق جان نثاری اتباع خود را بهرض شاه طهماسب میرساند. قسمت اعظم این عبارات در این کتاب قبلاً مندرج گردید

داخلی امرای آق قویونلو بتوسعه نفوذ آنها کمک نمینمود ، بعد از وفات اوزون حسن که سلطانی بزرگ و خردمند بود [ سنه ۱۴۷۸ م ] تاریخ سلسله آق قویونلو يك صفحه - خون آلودی بیش نیست که شرح برادر کشی اعضاء این خانواده را در هر سطر نشان میدهد

هنگامی که شاه اسمعیل گوشه عزت خود را در لاهیجان

**فتوحات اسمعیل**

ترك گفت و بهرم جهانگیری قدم در میدان گذاشت بیش از

**در سیزده سالگی**

سیزده سال نداشت ، درابتداء فقط هفت نفر صوفی همراه

او بود ، ولی هر قدر که در راه طارم و خلخال بسوی اردبیل پیش رفت « درعرض

راه ارباب جلادت و صوفیان يك طینت از روی عقیدت در هر منزلی از منازل از

طوائف روم و شام بمو کب عالی می پیوستند <sup>۱</sup> » چون سلطانعلی بیگ چاکارلوی

ترکمان امر داده بود که اردبیل را تخایه کنند شاه اسمعیل همراهان خود را

برای مدت قلیلی بهارجوان نزدیک آستارا [ کنار بحر خزر ] برد . در ایام توقف در

این محل اسمعیل اوقات خود را صرف صیدماهی نموده و میل و فرطی بآن شکار ابراز

میکرد . اما در بهار سال [ ۱۵۰۰ م ] هفت قبیله <sup>۲</sup> از ایلات ترك را که ارکان

لشکر صفویه محسوب میگرددند پیر و خود ساخته با سپاهی معتدبه وارد اردبیل شد .

در اینوقت قوای خود را قابل جهاد دیده بجنگ گرجیان کافر

**شکست و قتل فرخ**

شتافت و فرخ یسار شروانشاه را بانتقام جد خود مغلوب و

**یسار بدست شاه**

در نزدیکی گاستان مقتول نمود . سر او را بریده و تنش

**اسمعیل**

را طعمه آتش ساخت و مناری از رؤس دشمنان بر پای کرد

مقابر پادشاهان شروان را خراب نموده جسد سلطان خلیل آخرین شروانشاه را

که قاتل جد او شیخ جنید بود از قبر بیرون کشید و آتش زد . آن سلسله نجیبی

که بترتیب مذکور چراغ دودمانشان خاموش گشت ، مدعی بودند که نسبشان

بانوشیروان عادل می پیوندد و شروانشاه ممدوح خاقانی یکی از اجداد این

خانواده است .

( ۱ ) تاریخ ادبی ایران جلد سوم صفحه ۴۱۷ . همچنین رجوع شود بتاریخ شاه اسمعیل

( ۲ ) اسامی این طوائف بقرار ذیل است . شاملو ، روملو ، استاجلو ، تکلو ، ذوالقدر

افشار و قاجار ،

پس از فتح باکو ( بادکوبه یا بادکوبه ) شاه اسمعیل ائمه  
 ظاهرین را در خواب دید که او را از محاصره قلعه گاستان  
 منصرف و بحمله بر آذربایجان مأمور فرمودند ، میرزا  
 الوند و سپاه تر کمانان آق قوینلو خواستند ویرا از پیشرفت  
 مانع شوند اما در جنگ شرور بطور قطع باتلافات بسیار شکست خوردند . الوند  
 بارزنجان گریخت و اسمعیل به تبریز آمده تاج سلطنت ایران را بر سر نهاد . پس از  
 این ما اورا شاه اسمعیل میخوانیم ولی مورخین ایران او را خاقان سکندرشان و  
 پسر و جانشینش طهماسب را شاه دین پناه لقب داده اند .

**جنگ شرور و تاج  
 گذاری شاه اسمعیل**  
 ۱۵۰۱ - ۲/۹۰۷

در این قلیل مدت شاه اسمعیل و مریدانش از ثبوت و ر-وخ اعتقاد خود  
 بحقانیت مذهب شیعه امتحانات کاملی داده بودند . شعار جنگی آنان در روز شکست  
 شروانشاه «الله . الله . و علی ولی الله » بود و میرزا الوند را دعوت کردند که هرگاه  
 مذهب شیعه را پذیرد و عبارت مذکور را بر زبان جاری کند با او عقد مصالحت  
 خواهند بست .

در اینوقت شاه اسمعیل عزم کرد که پس از عروج براریکه  
 سلطنت تشیع را نه فقط مذهب رسمی ممالک قرار دهد بلکه  
 تنها مذهب آزاد و رایج ایران سازد . این عزم تمام مردم حتی  
 بعضی از علمای شیعه تبریز را بشویش انداخت علمای مزبور

**کوشش نیرو مندانه  
 شاه اسمعیل در  
 ترویج تشیع**

یکشب قبل از تاجگذاری بحضور اسمعیل رفته معروض داشتند که : « قربانت شویم  
 دویت سیصد هزار خنق که در تبریز است چهار دانگ آن همه سنی اند و از زمان  
 حضرات تا حال این خطبه را کسی بر ملا نخواند ، و می ترسیم که مردم بگویند  
 که پادشاه شیعه نمیخواهیم و نمود بالله اگر رعیت بر گردند چه تدارک در این باب  
 توان کرد ، پادشاه فرمودند که « مرا باین کار باز داشته اند و خدای عالم و حضرات ائمه  
 معصومین همراه منند و من از هیچکس باک ندارم بتوفیق الله تعالی اگر رعیت حرفی  
 بگویند شمشیر میکشم و يك کس را زنده نمیگذارم . ۱ » شاه اسمعیل بترویج مناقب  
 علی (ع) و صب خلفای ثلاثه ابوبکر و عمر و عثمان اکتفا نکرده امر داد هر کس  
 را که لعن خلفا بشنود و «بیش بادو کم مباد» نگوید بقتل برسانند .

(۱) عبارت مهمه مذکور ماخوذ است از ورق (۹۴۴) تاریخ شاه اسمعیل



بلافاصله پس از تاج گذاری مطابق مسطورات احسن التواریخ شاه اسمعیل خطبای مملکت را مأمور ساخت که شهادت مخصوص شیعه یعنی اشهد ان علیاً ولی الله و حی علی خیر العمل را در اذان و اقامه وارد نمایند . عبارات مذکور از زمانیکه طغرل بیک سلاجوقی بساسیری را منهزم و مقتول ساخت یعنی بانصد و بیست و هشت سال قبل ۱ در طاق نسیان مانده بود . لعن علی خاندان ثلاثه را در کوچه و بازار معمول ساخت و چنانکه گفته شد مضایقه کنندگان را بکندن سر تهدید نمود . نظر بقت و کمیابی کتب مذهبی شیعه مردم در این موقع که عقیده جدید رواج گرفت بمشکلات عظیمه دچار گشتند . لیکن بالاخره قاضی نصر الله زیتونی جلد اول قواعد الاسلام تالیف شیخ جمال الدین . . . بن علی بن المطهر الجلی ۲ را از کتابخانه خود بیرون آورد کتاب مزبور اساس تعلیمات دینیه شمرده شد تا اینکه « روز بروز آفتاب حقیقت مذهب امامیه اثنی عشریه باوج کمال رسیده و اقطار و اکناف عالم را بنور خود روشن ساخته و طریق حقایق را نمودار گردانید »

اینجا لازم بود بذکر هیجانات و اظهارات خشم آمیزی که از این اقدامات در اهالی ممالک همسایه خاصه مملکت عثمانی تولید شد تذکری بنمائیم . لیکن بنظر مفید تر میآید که قبلاً بر طبق مندرجات احسن التواریخ صورت اسامی امراء و گردن کشان خود ایران را که همه داعیه سلطنت داشتند درج کنیم [۱] شاه اسمعیل در

مخالفین و رقبای  
اسمعیل در سال  
۱۰۰۱-۲۰۹۰۷

(۱) جلد سوم ۹۲-۲-۱ از کتاب Geschichte der Chalifen. تالیف ویل رجوع شد. البساسیری سیهسالار لشکر الملک الرحیم آل بویه بود . طرفدار المستنصر خلیفه فاطمی شد و قصد کرد اقامت خلیفه عباسی را معزول نماید در ۶ ذوالقعدة ۴۵۱ « ۱۴ دسامبر ۱۰۵۹ م » کشته شد . چون اسمعیل در ۹۰۷ جاوس کرده کلمه « قبل » بدیهی است که راجع بزمان جاوس اونمیشود بلکه مربوط است بتاریخ تالیف احسن التواریخ یا قسمتی از احسن التواریخ که در این حدود تحریر یافته است زیرا که کتاب مزبور تا سنه ۱۵۷۷/۹۸۵ پیش میرود و تاریخی که منظور است در سال ۱۵۷۱-۲/۹۷۹ واقع میگردد « ۹۷۹-۴۵۱-۵۲۸ » (۲) این اسم در تاریخ خطی مغایط است ولی ظاهراً خیالی شبیه باین شکل باید باشد . شخصیکه اسمش شبیه باین مؤلف است در پایان مجلس پنجم از مجالس المؤمنین مذکور شده اما صاحب تالیفی باین اسم نیست . ممکن است مقصود کتاب معروف شرایع الاسلام که تالیف شخص دیگر از اهل حله است باشد . بتمتم فهرست عربی ربو صفحه ۲۱۲ رجوع کنید



آذربایجان [۲] سلطان مراد در قسمت اعظم عراق [۳] مراد بیک بایندری در یزد  
 [۴] رئیس محمد کوه ؟ در ابرقوه [۵] حسین کیای چلاوی در سمنان و خوار و  
 فیروز کوه [۶] باریک پرناک در عراق عرب [۷] قاسم بیک بن جهانگیر بیک بن علی  
 بیک در دیار بکر [۸] قاضی محمد و مولانا مسعود در کاشان [۹] سلطان حسین میرزای  
 تیموری در خراسان [۱۰] امیر ذوالنون در قندهار [۱۱] بدیع الزمان میرزای تیموری  
 در بلخ [۱۲] ابوالفتح بیک بایندری در کرمان .

بیشتر این ملوک الطوائف بی اهمیت بودند و بعضی از آنها  
 را هم حتی من نمیتوانم درست بشناسم ، هیچیک از آنها در  
 راه فتوحات شاه اسمعیل مقاومتی ابراز نکرد دشمن قدیم

غلبه اسمعیل بر رقبای  
 کوچک خود

او الوند آق قوینلو در تابستان (۱۵۰۳ م) شکست قطعی یافته و تقریباً یکسال بعد  
 در دیار بکر یا بغداد بدرود زندگانی گفت . ۱ برادرش مراد در همین اوقات  
 مغلوب گشت و شیراز بتصرف اسمعیل در آمد و علمای اهل سنت مقیم کازرون  
 بسختی سیاست شدند عده کثیری از آنها عرضه تیغ هلاک گشت و مقابر اجدادشان  
 خراب شد . ۲ عبارت رحمة للعالمین که چند ان از روی بیطرفی ترکیب نشده ماده  
 تاریخ این واقعه [ ۹۰۹ هـ . ق . ] است . در مقابل ظرفا و شعرای شیراز بمناسبت  
 انتصاب الیاس بیک ذوالقدر که از طرف شاه اسمعیل حاکم فارس گردید ماده تاریخ  
 (شلتاق سپاهی) را درست کردند .

کاشان که همیشه حصن حصین شیعیان بوده ۳ شاه اسمعیل را با وجود سرور بی  
 پایان پذیرائی کرد و شاه در قصبه زیبای فین بارعام داد از آنجا بقم رفت باین خیال که  
 زمستان را در آنجا بسر ببرد لیکن چون شنید که الیاس بیک «آن صوفی صافی نهاد پاک  
 اعتقاد» بدست حسین کیای چلاوی کشته شده است در ۲۵ فوریه ۱۵۰۴ بقصد انتقام  
 او از شهر خارج گشت . سه هفته بعد باستر اباد رسید و محمد محسن میرزا پسر  
 سلطان حسین میرزای تیموری را ملاقات نمود . پس از انهدام قلاع گل خندان و  
 فیروز کوه آب را بر حصار یان قلعه استا بسته و آن قلعه را گشوده و حصار یان را

(۱) بنا بر قول سیاحان اروپائی آن زمان اسمعیل بدست خود او را کشت بچند صفحه بعد  
 رجوع شود . (۲) علامت ۲۰۰ Add از کتابخانه دارالفنون کمبریج ورقه ۵۵ (۳) رجوع  
 شود براحه الصدور طبع محمد اقبال (موقوفات گیب سلسله جدید جلد دوم ۱۹۲۱) صفحه ۳۰

( که بنا بر قول احسن التواریخ ده هزار نفر بودند ) عرضه تیغ هلاک کرد و حسین کیارا در حال خواری و زاری در قفسی آهنین محبوس ساخت اما مشارالیه موفق شد که زخمی مهلك بخود زده با این طریق خود را خلاص نماید .<sup>۱</sup>

از این بدبخت تر رئیس محمد کرد حاکم ابرقو بود که شورش کرد و شهر قدیم یزد را تصرف در آورد . شاه اسمعیل او را هم در قفسی کرد و تنش را غسل مالید تا زنبوران او را شب و

رفتار بیرحمانه  
بالسراء

روز آزار دهند . عاقبت مشارالیه را در میدان اصفهان زنده آتش زد .

در همین ایام هیئتی از جناب سلطان بایزید دوم ( ۱۴۸۱-۱۵۱۲ م )

سفرای بایزید دوم

بسفارت آمد و هدایا و تحف شایسته تقدیم نمود و

فتوحات شاه اسمعیل را در عراق و فارس تهنیت گفت شاه خاتهای ثمین عطا کرد

و مراتب و دادویگانگی را ابراز داشت قبل از مراجعت آنها را در مورد چند سیاست

از جمله ظاهراً در قتل حکیم و قاضی معروف میر حسین میبیدی<sup>۲</sup> که اعظم خطایای

او متعصب بودن در مذهب سنت و جماعت بود حاضر کرد پادشاهان ایران میخواستند

با این قبیل نمایشها درجه عدالت خود را به مسایگان نشان بدهند . کلاویجو Clavijo

نیز اقدامی شبیه باین از امیر تیمور حکایت مینماید<sup>۳</sup> و شاه طهماسب برای متأثر کردن

و مرعوب نمودن بیرام بیک سفیر همایون امر داد جماعتی از کفار را در حضور

او بقتل برسانند<sup>۴</sup> طبعاً نمایندگان عثمانی از تماشای سیاست یکی از علمای سنی

بدست اشخاصی که در نظرشان رافضی و مرتد بودند رنجیده خاطر و متفر گشتند .

راجع بر روابط شاه اسمعیل و عثمانی که روز بروز گسیخته تر میگشت تا بچنگ

معروف چالدران منجر گردید ( آگست ۱۵۱۴ م ) بعدها بطور اختصار سخن خواهیم

(۱) مطابق مندرجات تاریخ شاه اسمعیل ورق ۹۶ جسد مشارالیه باصفهان فرستاده شد

و در میدان آن شهر بضر آب آتش توپ قطع قطع گشت . (۲) شرحی که بر کتاب هدایه نوشته

هنوز هم مرغوبترین کتبی است که برای شروع بفاسفه بکار میبرند . رجوع شود به Gesch d. Arablitt

تالیف بروکلمان Brockelmann جلد دوم صفحه ۲۱۰ و B. M. J. C. تألیف ریو ص ۱۰۷۷

(۳) « سفارت بدر بار تیمور در ( ۶ - ۱۴۰۳ ) » طبع جمعیت ها کلویت ۱۸۵۹ صفحات

۱۴۹ - ۱۵۰ (۴) بتاریخ هند و غیره تألیف ارسکین Erskine رجوع شود ( لندن ۱۸۵۴

راند ولی قبالا لازم است شرح مجملی را که از فتوحات شاه اسمعیل شروع کرده ایم ختم نمائیم ، تفصیل اعمال نظامی و جنگهای پی در پی او در کتابی باین حجم و باین سبک و طرز گنجایش ندارد و ناچار باید به بیانی مختصر و موحز اکتفا کنیم .

در سنوات ( ۹۱۱ - ۹۱۵ ه . ق ) ( ۱۵۰۶ - ۱۵۱۰ م ) شاه

### فتوحات اسمعیل

در غرب

۱۵۰۶ - ۱۵۱۰

اسمعیل اغلب در ولایات غربی ایران سرگرم بود اول بهمدان وارد شد و زیارت امامزاده سهل علی شتافت اما شورش کرد های یزیدی <sup>۴</sup> بار دیگر او را متوجه ساخت رئیس آنها شیر صارم <sup>۵</sup> در معرکه که جمعی از امراء معروف شاه اسمعیل در آن بقتل رسید مغلوب و اسیر گشت : اسرای کرد را بورئه امرای مقتول تسلیم نمودند که محض انتقام بعقوبت هر چه تمامتر سیاست رسانند « سلطان مراد سیزدهمین <sup>۶</sup> و آخرین پادشاه سلسله آق قوینلو و علاءالدوله ذوالقدر ( که سیاحان ایطالیائی او را عالی دولی می نامند ) با یکدیگر اتحاد کردند این شخص اخیر دعوت اسمعیل را رد کرده و زبان را بکلمه طیبه علی ولی الله و لعن اعدای دین ( یعنی خلفای سه گانه ) نگر دانید و بمخالفت برخاسته از سلطان عثمانی استمداد نمود .

اما شاه اسمعیل از عزم خود باز نمیگشت یکی پس از دیگری بلاد

### فتح بغداد

۱۵۰۸ م -

دیار بکراخلاط بتلیس ارجیش و بالاخره در سال ۹۱۴/۱۵۰۸ بغداد را مسخر کرد و در نتیجه اما کن متبرکه که کربلا و نجف

( ۴ ) تاجر گمنام ایطالیائی در صفحه ۱۵۷ سفرنامه خود گوید : « کردها کلیه از تمام اهالی ایران در دین محمدی راسخ ترند زیرا که هر چند عموم ایرانیان بمذهب جدید ( صوفاوین ) صوفیه در آمده اند کردها بآن عقیده نگر ویده اند . و اگر کلاه سرخ بر سر نهاده اند در قلبشان تنفر و کینه آنها پنهان است » . ( ۵ ) در عالم آرای عباسی چاپ طهران این شخص را صارم کرد نه شیر صارم نوشته اند و عبارت چنین است « ودفع شر صارم کرد که آغاز فتنه کرده بولایت ارومی آمده الخ ص ۲۳ جلد اول » مترجم . ( ۶ ) در احسن التواریخ اسامی سلاطین این سلسله چنین است : « ۱ » قره عثمان ؛ « ۲ » علی بیک « ۳ » سلطان حمزه ، « ۴ » جهانگیر میرزا ، ( این چهار نفر فقط بردبار بکر حکمرانی داشتند ) « ۵ » اوزون حسن ، « ۶ » خلیل ، « ۷ » یعقوب ، « ۸ » بایسنقر ، « ۹ » رستم ، « ۱۰ » احمد بیک « ۱۱ » محمدی میرزا ، « ۱۲ » الوند میرزا ، « ۱۳ » سلطان مراد

را بتصرف آورد ، در هویزه ب مردم نشان داد که هر چند در مذهب تشیع تعصب و حرارتش با علی درجه است اما نمیتواند اجازه بدهد که غلات تا این درجه در حق علی ( ع ) مبالغه کنند .

« اعراب مشعشع که در آنولایت میباشند وبالوهیت شاه ولایت  
تنبیه غلات ساکن پناه قائل بودند » پس از ذکر اسم علی [ع] نوک شمشیر را  
هویزه بر شکم خود می نهادند و بر روی آن میافتادند آسیبی بآنها

نمیرسید مثل طایفه عیسویه شمال افریقا که امروزهم باین قسم اعمال مبادرت میورزند  
حاکم آنها میر سلطان محسن در همین اوقات بدرود زندگانی گفت و پسرش سلطان  
فیاض بجای او نشسته دعوی الوهیت نمود <sup>۱</sup> شاه اسمعیل بخشونت هرچه تمامتر  
آنانرا قلع و قمع کرد .

اسمعیل بطرف دزقول وشوستر عطف عنان نموده ملک رستم  
انقیاد لرستان را که بامان آمده بود و « بزبان لری شیرین زبانی ها  
در خدمت ~~کرد~~ » عفو فرمود ، سپس شاه اسمعیل بجانب فارس راند چندی  
در دارابگرد ماند و بشکار بز کوهی که یاد زهر حیوانی <sup>۲</sup> از آن  
بدست آید مشغول شد ، قاضی محمدکاشی را که صدر قضات و دارای مرتبه عالی بود  
مقتول ساخت و جای اورا بسید شریف استرآبادی که از طرف مادر نسب او بجرجانی  
معروف متصل میشد تفویض فرمود .

در قصر زر بقعه بیادگار برادرش سلطان احمد  
وقایع فارس میرزا که در این مکان وفات کرده بود بنا نمود  
و چون امیر نجم الدین مسعود رشتی معروف بنجم اول بتازگی رحلت نموده  
و در نجف مدفون گشته بود امیر یار احمد خوزانی اصفهانی را ملقب بنجم ثانی  
کرد و جانشین او قرار داد . امیدی شاعر بمناسبت این انتصاب قصیده غرائی منظوم  
کرده که مطلعش اینست .

(۱) در نسخه کتابخانه دارالفنون کمریج علامت ( Add ۲۰۰ ) ورق ( a ۸۳ ) این

عبارت دیده میشود: « و آن کافر مردود دعوی الوهیت کرده قوم مشعشع حالا بالوهیت فیاض...»

قائل اند . » (۲) گویند در این شکار ۵۶۷۰۰ صید کشته شد .

زهی جوهرت گوهر آسمانی توئی عقل اول توئی نجم ثانی

رواق حرم را تور کن عراق عراق عجم را سهیل یمانی

از فارس شاه اسمعیل بشروان عزیمت کرد که شیخ شاه پسر

**حماه بشروان**

فرخ یسار در آنجا رایت سروری افراخته بود، در این سفر

جسد پدرش شیخ حیدر را یافته و چنانکه گفته شد باردیلم فرستاد که دفن کنند،

هم در این سفر در بند را متصرف شد.

تا اینوقت شاه اسمعیل بمطیع کردن ماوئا الطوائف ومدعیان

**دو دشمن قوی**

تاج و تخت و تحکیم بنای سلطنت خود در ایران مشغول بود

**خارجی از بکها**

و حدود مملکت را از طرف مغرب و شمال غربی توسعه کامل

**و عثمانیها**

داده بثغور دولت ساسانیان برسانید، و تا این زمان باددشمن

قوی خود از بکهای آسیای مرکزی و ترکهای عثمانی که بعد ها او و جانشینانش

را مشغول و مضطرب ساختند مواجه نگشته بود. اکنون مابین روابط او با این رقبای

خطرناک می پردازیم لیکن قبلا لازم است شمه از سیرت و صورت شاه اسمعیل

سخن برانیم.

معمولا شرحی که سیاحان اروپائی آن زمان از جمال

و اخلاق او داده اند از اقوال مورخین ایرانی

دقیق تر و روشن تر است. هر چند از سطورات تواریخ

فارسی هم شجاعت و قوت و اراده و بیرحمی و اعمال

**سیرت و صورت شاه**

**اسمعیل بنا بر روایت**

**سیاحان اروپائی**

خستگی ناپذیر او بحد کافی استنباط میشود. بنا بر قول کاترینو زنوا در سیزده سالگی که

بجهانگیری شروع کرد «سیمائی نجیب و ظاهری شاهانه داشت، در چشمانش

نمیدانم چه چیز عظیم و آمرانه مخفی بود که در کمال وضوح میگفت این شخص

روزی پادشاه بزرگی خواهد گشت، صفات روحی او با جمال جسمانیست متباین نبود

زیرا که هوشی سرشار و نظری چنان بلند داشت که در این سن قایل باور کردنی

نیست. . . . قوت حافظه و سرعت انتقال و لیاقت ذاتی او را هیچیک از معاصرین

نداشتند. «آنژیوللو Angiolello<sup>۲</sup> گوید در ایام طفولیت «صاحب جمال و اخلاق

(۱) سفرنامه سیاحان ایتالیائی در ایران (جمعیت ها کلویت لندن ۱۸۷۳) ص ۸-۴۶

(۲) سفرنامه ایتالیائیان ص ۱۰۲

و اطوار دلپسند « بود و « در جنگ با علاءالدوله ۱ ( عالی دولی ) ذخیره لشکر را قیمت داده مهیا ساخت و فرمان داد اعلام کردند که هر کس آذوقه دارد و میخواهد بفروشد بدون ترس بآورد و قدغن کرد هر کس چیزی بگیرد و قیمت نپردازد سیاست خواهد یافت « در چند سطر بعد ۲ نیز گوید « این صوفی زیبا و خوشروی و بسیار دلپذیر است . خیلی بلند نیست ولی اندامی خوش تر کبک دارد سبک پیکر خوش اندام و فربه و میان کتفهایش فراخ و مویش مایل بسرخنی است . از ریش و سبب فقط سبب را گذاشته و دست چپ را بجای راست بکار میاندازد . مانند خروس جنگی بی بالک و بیش از هر یک از امرای خود نیرومند است . در مسابقه تیراندازی از ده سبب که هدف شده هفت عدد به تیر او فرود آمد . هنگامیکه بمشق مشغول است آلات طرب می نوازند و ستایش او را میسرایند . « در جای دیگر مینویسد :

« اسمعیل محبوب خاص سپاهیان خود است که اغلب بی اسلحه بجنگت میروند با این آرزو که در راه پیر خود شهید شوند وقتی که من در تبریز ( توریز ) بودم شنیدم که شاه از این پرستش متغیر است و مائل نیست او را خدا خطاب کنند . ۳ تاجر گمنام سابق الذکر سی و یک سالگی او را چنین وصف میکند : « بسیار زیبا و صاحب وقار و میانه بالاست . صورتی دلپسند و پیکری محکم شانتهائی کم پهنا دارد ریشش را میتراشد و سبب را میگذارد . ظاهراً سنگین و ثقیل بنظر نمیآید . مانند دوشینگان دوست داشتنی و چون غزالان جوان ظریف است بدست چپ کار میکند و از تمام امرای خود قویتر است . در تیراندازی چنان مهارت دارد که از ده سبب شش عدد را فرو میافکند . همین نویسنده شرح مفصلی از قتل عام لشکر الوند میرزا وزن و مرد و آل و تبار سلطان یعقوب و سیصد نفر از درباریان تبریز و « هشتصد نفر بلاسی ۴ طماع » که در زمان الموت ( یعنی الوند میرزا ) تربیت یافته اند و کشتار « تمام سگهای شهر تبریز » و قتل مادر یازن پدر خود مینویسد : « گمان ندارم که از عهد نرو تا کنون چنین ظالم بوجود آمده باشد » خلاصه شاه اسمعیل مجموعه صفات متضاد بوده است . گاهی شخص مجذوب جمال ظاهری و لیاقت جبلی و جوانمردی

(۱) ایضاً ص ۲۰۹ و ۱۹۶ (۲) ایضاً ص ۱۱۱ (۳) سفرنامه ایتالیائیان در ایران ص ۱۱۵

(۴) ایضاً ص ۲۰۲ (۵) من از بیان معنی این کلمه عجز دارم

و تا درجه عدالتخواهی او میشود و گاهی از اعمال و رفتار او که نمونه از آن سبق ذکر یافت متنفر و گریزان میگردد چه حتی نسبت بآن عهد خونخواری و خونریزی هم این قسم رفتار ممتاز و بی نظیر بود است . شجاعت او نه تنها در میدان رزم بلکه در پهنه شکار هم ظاهر میگشت ، بعد از فتح بغداد باو گفتند که چندین شیر درنده در بیشه کنام گرفته و اسباب وحشت ساکنین نواحی مجاور شده اند ، شاه عزم کرد منفرداً بشکار آنها رفته و با تیر و کمان که در انداختن آن مهارت کامل داشت <sup>۱</sup> شیران را صید نماید هر قدر او را منع کردند مفید نیفتاد ، در سن سیزده سالگی نزدیک ارزجان <sup>۲</sup> بهمین ترتیب خرسی قوی پیکر وحشی را از پای در آورده بود ، گنج و ذخیره بسیاری را که از غارت یکی از بنادر بحر خزر نصیب او شد « میان لشکریان تقسیم کرد و خود هیچ برنگرفت » <sup>۳</sup> سیاح مزبور بعد از شرح این سخاوت گوید بخشش مذکور سیاست و تدبیر بزرگی بود زیرا که در نتیجه آن « جماعتی که صوفی هم نبودند در زیر لوای او گرد آمدند تا باخذ این قبیل انعامات از طرف اسمعیل نائل گردند ، » سپس بیان میکند که چگونه شاه سر شاهزاده بدبخت موسوم بالموت را <sup>۴</sup> که بخیات گرفتار شده بود بدست خود از تن جدا نمود و میگوید خودم الموت را در چادری محبوس دیدم و بمناسبت شرح ورود اسمعیل دفعه دوم به تبریز ، اعمالی از او ذکر میکنند که بدرجات سیاه تر و تباه تر از رفتار سابق الذکر است .

نسبت بسنیان خشونت بی اندازه ابراز نمود نه بر علمای معتبر مانند فریدالدین احمد نوه عالم معروف سعدالدین تفتازانی که سی سال در هرات <sup>۵</sup> مقام شیخ الاسلامی داشت ابقانمود و نه

خشونت نسبت  
باهل تسنن

بر شاعر زیر کی مثل بنائی که در قتل عام فارس ۱۵۱۲/۹۱۸ کشته شد رحمت آورد اما ظاهر آصعبترین خشونت‌های او نسبت بدشمنان حتی بعد از مرگ ، در واقع محمدخان شیبانی یا شیبک خان بمنصه بروز و ظهور رسید چنانکه بعدها بشرح آن خواهیم پرداخت

(۱) احسن التواریخ نسخه خطی (اليس) ورق ۱۲۷۴ (۲) ایضاً ورق ۲۶ (۳) سفر نامه یکنفر تاجر صفحه ۱۸۸ (۴) ایضاً ص ۸-۱۶۷ . لکن حبیب السیر وسایر تواریخ فارسی مرکن الوند را طبیعی دانسته اند . (۵) در رمضان ۹۱۶ دسامبر ۱۵۱۰ بقتل رسید



گفته شد که پس از تصفیه خاک ایران از وجود حکمرانان آق قویونلو و سایر مدعیان تاج و تخت شاه اسمعیل بیشتر با سه همسایه سروکار داشت از اینقرار :

تیموریان که در نهایت ضعف هنوز برهرات و قسمتی از خراسان و آسیای وسطی استیلا داشتند ، از بکهای دهشتناک ماوراءالنهر ، وترکهای عثمانی ، با این دو دشمن اخیر که سنی

### روابط خارجی ایران در این عصر

و بسیار متعصب بودند روابط ایران همیشه خصمانه بود ولی با تیموریان که خود از بیم ازبکها آسایش نداشتند صلح و صفا استقرار داشت و گاهی هم روابط دوستانه مستحکم میگشت ، سلطان حسین بایقرا آن پادشاه سالخورده که در بار مزین و درخشانش در هرات مرکز معروف ادبیات و صنایع<sup>۱</sup> بشمار میرفت از جمله سلاطینی است که سعی کرد در حوزه سلطنت<sup>۲</sup> خود مذهب شیعه را جانشین تسنن سازد اما بدرجه شاه اسمعیل بمقصود نائل نگردید و با برخواه از روی عقیده یا از لحاظ سیاست بقدری نسبت بتشیع تمایل نشان داد که رعایای سنی آسیای مرکزی از او روگردان شدند و بمخالفتش برخاستند<sup>۳</sup> پس بنا بر این میان این دو دودمان علتی برای اختلاف موجود نبود خاصه پس از آنکه شیبانی خان با هر دو خانواده خصومت اظهار داشته و ازبکهای دهشت انگیزش طبعاً موجب اتحاد بابر و شاه اسمعیل گردیدند .

از گنجایش این کتاب خارج است که مفصلاً از انحطاط تیموریان و ظهور سلطنت ازبکیه سخن براند شرح مفصل این وقایع در تألیفات ارسکین و غیره<sup>۴</sup> مسطور است .

کفایت میکند که گفته شود شیبانی یا شیبک خان که مستقیماً نسبش بچنگیز خان<sup>۵</sup> می پیوست در سنه ۱۵۰۰ سمرقند و ازبکها

### شیبانی یا شیبک خان ازبکها

بخارا را متصرف شد و کمی بعد تاشکند و فرغانه را مسخر

(۱) رجوع شود بکتاب نقاشی و نقاشان ایران و غیره تألیف دکتر ف . ر مارتین صفحه ۶ - ۳۵  
 (۲) رجوع کنید بتاریخ ادبی ایران جلد سوم صفحه ۴۵۶ و نسخه کتابخانه دارالفنون کمبریج که تاریخ این اقدام را در سال ۸۷۳ / ۹ - ۱۴۶۸ قرار میدهد . (۳) تاریخ هندوستان تألیف و . ارسکین W . Erskine جلد اول ص ۳۱۹ - ۳۲۰ (لندن ۱۸۵۴) دیده شود  
 (۴) مثلاً تاریخ مفلان آسیای مرکزی و غیر هم تألیف ن . الیاس Elias ، Xوسرا ، دنیسن راس Denison Rass ( لندن ۱۸۹۸ ) و مخصوصاً تاریخ بی بدیل بابر چاپ جدید و با سلیقه ارسکین و ترجمه که بایاد داشتهای چند در لندن شده و از طرف سرلو کاس کینگ Sir Lucas King مراجعه شده است ( اکسفر د ۱۹۲۱ ) (۵) احسن التواریخ ( ورق ۸۸ b ) سلسله نسب او را چنین ذکر میکند : شیبک خان بن بوداق سلطان بن ابوالخیر خان بن دولت شیخ بن ایاتی اغلان بن فولاد اغلان بن ابوخواجه بن . . . . . بن بولقاي بن شیبان بن جوجی بن چنگیز خان .

کرد و از این تاریخ دوره اقتدارش شروع گردید ، در سال وفات سلطان حسین ۶/۹۱۱-۱۵۰۵ بخراسان حمله آورد و در عوض يك يادو سال بعد از این سناعضای خاندان تیموری را باستانی با برو بدیع الزمان قتل عام نمود . این شیخس اخیر به دربار شاه اسمعیل آمد و پناهنده گشت . تا سال ۱۱/۹۱۶ - ۱۵۱۰ شیبانی خان با شاه اسمعیل مواجه نشد ولی چون یکسال قبل از این تاریخ از يك ها حمله سختی به خراسان کرده بودند و شیبانی در جواب اعتراض مؤدبانه اسمعیل <sup>۱</sup> نامه مستهجن و پراز دشنام فرستاده بود . شاه اسمعیل کمر بچنگ او بست و در جواب حمله های او تهاون بخرج نداد و چون موقتاً بقیه مملکت دارای سکونت بود بخراسان لشکر کشید و در راه مرقد علی بن موسی الرضا |ع| را زیارت نمود .

جنگ قطعی در اول یا دوم دسامبر ۱۵۱۰ در طاهر آباد

قتل شیبانی در  
جنگ دسامبر ۱۵۱۰  
نزدیک مرو واقع شد از بکیه پس از يك معاف طولانی و لجاجت آمیزی گاه لاشکسته شدند و شیبانی بقتل آمد . وقتی که بدن او را

از زیر توده اجساد مقتولین بیرون کشیدند شاه امر داد دست و پایش را بریدند و با کتاف مملکت گسیل داشت و پوست سرش را از گاه انباشته بعنوان یادگار و هدیه نزد سلطان بایزید دوم بقسطنطنیه <sup>۲</sup> فرستاد و استخوان کاسه سر را فرمود بطلا گرفته و قدحی ساخته و در مجلس بزم بگردش آوردند یکدست او را بریده توسط درویش محمد بساؤل نزد آقا رستم روز افزون حاکم مازندران فرستاد در موقعی که مشارالیه در ساری میان ندما و درباریان خود نشسته بود درویش محمد دست را بدامن او انداخته و بانگ برآورد : « گفته بودی دست من است و دامن شیبک خان حالا دست او در دامن تست ! » حضار را از این جسارت چنان خوف و هراس مستولی شد که هیچیک برای قتل آن فرستاده دستی بیرون نیاورد و رستم چنان صدمه خورد که بزودی پس از آن روز مریض شده وفات یافت . راجع بجامی که از استخوان سر شیبک خان ساخته شد قصه عجیب ذیل منقول است یکی از مشاورین معتمد شیبانی خان معروف بخواجه کمال الدین

(۱) رجوع شود بتاریخ هندوستان جلد اول صفحه ۲۹۷ تألیف ارسکین . متن این مراسله

مفصل در احسن التواریخ مندرج است . (۲) بر طبق تاریخ شاه اسمعیل (ورق ۱۴۱) شاهزاده سلیم که بعدها بسطنت رسید خیلی از این اقدام رنجیده خاطر شد و با پدر خود سلطان بایزید در این باب درشتی و خشونت نمود

ساغرچی بوسیله اظهار تشییع از خطر مرگ جسته و بخدمت شاه اسمعیل رسید روزی شاه در مجلس بزم بجام مزبور اشاره کرد و باو خطاب نموده فرمود این کاسه سر را میشناسی سرپادشاه تست گفت : « سبحان الله چه صاحب دولتی بوده که هنوز دولت در او باقی است که با این حال بر دست چون تو صاحب اقبالی است که دمبدم باده نشاط می نوشد » .

شیبانی خان وقتی بقتل رسید شصت و یکسال داشت و یازده سال سلطنت کرده بود چنانکه ذکر شد در تسنق بسیار تعصب داشت و شیعیان را در قلمرو حکم خود بسیار آزار و شکنجه مینمود - : در این وقت پس از غلبه شاه اسمعیل نوبت مصیبت و بدبختی بنیان رسید . معذک طایفه ازبک بعد از این شکست بازهم پراکنده و مضمحل نگردید و اگر صوره با ایرانیان صلح کردند چند ماه بعد در جنگ غجدوان انتقام خود را گرفتند ، در این جنگ بابرو ایرانیان معاهد و مساعد او شکستی سخت خوردند و در نوامبر ۱۵۱۲ جمعی از سران سپاه که یکی از آنها نجم ثانی بود بقتل رسید . در تمام قرن شانزدهم ازبکها خطر دائمی برای ایران شمرده میشدند و شرح حملات و مهاجمات آنها بخراسان در تمام تواریخ فارسی بی تغییر و بطور مکرر مسطور است .

اکنون لازم است بشرح روابط ایران با ترکان عثمانی پردازیم که بسیار مهمتر از قضیه ازبکیه است . این روابط را مجموعه رسائل سیاسیه که فریدون بیگ با کمال استادی جمع آورده و در سنه ۱۵۷۴/۹۸۲ با اسم منشآت السلاطین طبع کرده است بهتر از هر تاریخ فارسی یا ترکی روشن و معلوم میسازد .

مکتوبهائی که فیما بین سلاطین عثمانی و حکام و پادشاهان

همسایه مبادله میشد یا از طرف سلطان به پسر یا وزیر

و ولات خود صادر میگشت برخی بزبان ترکی و بعضی

بهری و فارسی تحریر یافته است متأسفانه بسیاری از

مجموعه مکاتیب دولتی

که فریدون بیگ گرد

آورده است

آنها تاریخ ندارد ، چون مراسلات مزبور تاکنون خیلی کم طرف استفاده واقع

شده است کسی که بتلخیص مندرجات یا تعیین مقصود و غرض آنها مبادرت ورزد

در کار خود محتاج تمهید عذری نخواهد بود آنچه راجع بزمان صفویه است تاوفات

شاه اسمعیل ۴/۹۳ - ۱۵۲۲ یعنی تمام مدت سلطنت سلطان بایزید دوم (۸۸۶/۹۱۸ -

۱۴۸۱/۱۵۲۱) و سلیم اول (۹۱۸/۹۲۶ - ۱۵۱۲/۱۵۲۰) و چهار سال اول سلطنت سلیمان قانونی (۹۲۶/۹۳۰ - ۱۵۲۰/۱۵۲۴) بطریق ذیل خلاصه میشود .

(۱) از طرف یعقوب پادشاه آق قویونلو بساطان بایزید راجع بخبر شکست و وفات شیخ حیدر ( پدرشاه اسمعیل ) ( صفحه ۳۰۹ ) ، این مکتوب که بزبان فارسی است تاریخ ندارد ولی ظاهراً کمی بعد از شیخ حیدر که اوراسر حلقه ارباب ضلال می نامد و در تاریخ ۳۰ جون ۱۴۸۸ بقتل رسیده تحریر یافته است نویسنده خبر میدهد که قلع و قمع این عاصیان که دشمنان پیغمبر و اعدای دین و دولتند باید باعث مسرت و انشراح عموم مسلمین گردد .

(۲) مکتوب سلطان بایزید که بزبان فارسی و بدون تاریخ و در جواب مراسله فوق است ( صفحه ۳۱۱ ) یعقوب را از غلبه بر بایندریه و گروه خالال حیدریه تهنیت میگوید .

(۳) از طرف شاه اسمعیل بساطان بایزید دوم در تقاضای اینکه کسی مریدانش را که از آسیای صغیر باردیلم برای زیارت او می آیند مانع نشود ( ص ۳۴۵ ) این مراسله بی تاریخ و فارسی است و از این جهت که نشان میدهد صوفیه ایرانی در ممالک عثمانی چقدر زیاد بوده اند دارای اهمیت است .

(۴) جواب سلطان بایزید بمکتوب فوق همچنین بفارسی و بی تاریخ ( ص ۳۴۵-۶ ) سلطان عثمانی میگوید که پس از تحقیق بر وی معلوم شده است که قصد اغاب این زوار بجا آوردن تکلیف مذهبی نبوده بلکه میخواهند باین وسیله از خدمت نظام بگریزند .

(۵) از طرف شاه اسمعیل بساطان بایزید همچنین در این موضوع بفارسی و بدون تاریخ ( ص ۳۴۶-۷ ) . در این مراسله توضیح میدهد که مجبوراً برای تنبیه دشمنان قدم در خاک عثمانی نهاده است و از این اقدام ابداً قصد مخالفت یابی احترامی نسبت بساطان نداشته و سپاهیان خود امر داده است که ذره خسارت بر جان و مال اهالی وارد نیارند .

(۶) جواب سلطان بایزید بوقه فوق همچنین بفارسی و بدون تاریخ ( ص ۳۴۷ ) در این مکتوب سلطان از شاه اسمعیل اظهار اطمینان کرده و سرداران خود

را مأمور فرموده که او را در مقصودش کمک و مساعدت نمایند .

( ۷ ) از جانب الوند آق قوینلو پادشاه ایران بسططان بایزید . تمام این مراسله باستثناء مقدمه عربی که دارد فارسی است و تاریخ هم ندارد ( ص ۳۵۱-۲ ) الوند ورود محمود آقاچاووش باشی حامل نامه سلطان را اطلاع داده و وعده میدهد که بر حسب دعوت سلطان ، طایفه آق قوینلو یادودمان بایندری را برای دفع دشمن مشترك و غلبه بر او باش قزلباش حاضر و مهیا خواهد ساخت و اگر خویشانش هم با وی موافقت نکردند خود به تنهایی باستظهار کمک های مادی و معنوی سلطان سعی و جهد بلیغ خواهد نمود .

( ۸ ) جواب بایزید بمکتوب فوق بفارسی و بی تاریخ ( ص ۳۵۲-۳ ) در تحریر و تشویق الوند میرزا و وعده مساعدت برای مقابله « طایفه باغیه قزلباشیه » ( ۹ ) مراسله مورخه ربیع الاول ۹۰۸ | سپتامبر ۱۵۰۲ | ص ۳۵۳ که از جانب بایزید بحاج رستم یک کرد توسط کیوانچاووش فرستاده شده در این مکتوب که بزبان فارسی است سلطان اطلاعات صحیحه راجع باعمال قزلباشیه و نتیجه محاربات آنها با امرای بایندریه یا آق قوینلو استفسار کرده است .

( ۱۰ ) جواب حاج رستم بمراسله فوق بدون تاریخ و بفارسی ( ص ۳۵۳-۴ ) راجع باینکه « قزلباش مذهب خراش » پس از شکست دادن الوند و مراد آق قوینلو اکنون در صدد عقد اتحاد با مصر و مخالفت با ترکان عثمانی هستند و از طریق مرعش و دیار بکر پیش میروند .

( ۱۱ ) از جانب سلطان بایزید بسططان غوری مصری بعربی مورخه ۹۱۰ / ۱۵۰۴-۵ ( ص ۳۵۴-۵ ) . در این مراسله اشاره بشخصی شده است « که در ممالک مشرق ظهور کرده حکام آنجا را بر انداخته و بر سکنه غالب آمده است » از روی جوابی که داده شده معلوم میگردد که مقصود شاه اسماعیل یا شاه قلی است .

( ۱۲ ) جواب نامه فوق بعربی و بدون تاریخ ( ص ۳۵۵-۶ ) . در این مکتوب اشاره بغلبه گمراهان قزلباشیه بر ممالک مشرق دیده میشود . و این غلبه را آفت و مصیبت آن نواحی معرفی کرده اند ،

**ظهور و ازدیاد  
خصومت ایرانیان  
و عثمانیان**

اینها فقط مراسلاتی بود که از میان رسائل سلطان بایزید مستقیماً باصفویه ارتباط داشت هر چند مراسلات دیگر نیز هست که برای تحصیلین زبان فارسی مفید است از جمله مراسلاتی که بسططان ابوالغازی حسین (۱۵۰۶/۹۱۱) و جامی ۱ و حکیم

جلال الدین دوانی و فریدالدین احمد تفتازانی شیخ الاسلام هرات (۱۵۰۷/۹۱۳) که سه سال بعد بمناسبت خودداری از قبول مذهب شیعه بفرمان شاه اسمعیل گشته نوشتند است . قبل از اینکه بشرح رسائل سیاسیه زمان سلطنت سلطان سلیم خان پیردازیم شمه از منازعه ایرانیان و عثمانیان که یکی از مختصات مهمه تمام عهد صفویه است و آنقدر باعث تباهی وحدت اسلام و ضعف قوای مسلمین گشت باید ذکر نماییم و در این باب بهتر از نقل عبارت اولین صفحه شرحی که ریچارد نولس ۲ از شورش شیعیان آناتولی داده است نمی یابیم این نویسنده علت شورش مزبور را تحریکات شاه قلی معروف که تر کها او را شیطان قلی مینامند و پسر حسن خلیفه یکی از وریدان شیخ حیدر پدر اسمعیل بود میداند .

**نهیضت شیعیان  
آسیای صغیر**

نولس Kneller میگوید: « بایزید بعد از طی يك عمر مضطرب و متشنجی طریقه مسالمت در زندگانی خود اختیار کرد . و بیشتر اوقات را بمطالعه کتب فلسفی و معاشرت با دانشمندان

بسر میبرد . هر چند مصالح دولت و میل و تقاضای سران سپاه غالباً بایزید را بر خلاف اراده اش بمیدان جنگ میکشاند لیکن فطرت بحیات آرام و ملایم بیش از جنگ تمایل داشت . اداره امور کشوری را بسه نفر از پاشایان بزرگ علی ، احمد و یحیی سپرد که بعیل و هوس خود رفتار میکردند چون پنج سال در عیش و سکون بسر رفت از يك تغافل کوچک ناگهان آتشی در آسیا افروخته شد که بعدها بزحمت زیاد بار بیختن خون جمع کثیری از ملت و بخاطر افتادن سرحدات شرقی خاموشی پذیرفت . آثار مقدسه امروز هم باعث اضطراب خاطر سکنه خرافات پرست آنجا میباشد . مسبب این واقعه دو نفر ایرانی مزور بودند موسوم به چاسان چلیف و پسرش شاح کولی

(۱) رجوع شود بتاریخ ادبی ایران جلد سوم ص ۳-۴۲۲ (۲) بنقل از چاپ ششم تاریخ عثمانی که سر یول ریکوت آنرا کامل نموده و در لندن بسال ۱۶۸۷ طبع شده است عبارت منقوله از صفحه ۳۱۵ جلد اول مأخوذ است .

( که بعضی ها او را تکل اسکا چو کولو و جمعی تجلی )<sup>۱</sup> مینامند این دو نفر فراراً به آن نواحی آمدند و اظهار زهد و ورع نموده در میان سکنه خشن و وحشی آن ولایات شهرتی بکمال یافتند و گروهی مریدان سر مست پیدا کردند ( که از اصول مذهب جدید دماغشان اشباع یافته بود ) بدو<sup>۲</sup> راجع بحقیقت جانشینان پیغمبر خلاف کردند و بعدها چنان شورش در مردم تولید نمودند که قسمتی هنوز در غلیان است و قسمتی با خونریزی بسیار بزحمت فرو نشست . « پس از این عبارات شرح مفصالی دیده میشود در ذکر شورشی خطرناک که ترکها چندین بار در آن مغلوب شدند و جمعی از سران سپاه از جمله وزیر اعظم خادم علی پاشا بقتل رسید و بفرقه شورشیان و راندن آنها بداخله ایران منتهی گردید . شاه اسمعیل بجای اینکه پناهندگان را احترام کند و پادشاه بدو جمعاعتی از آنها را در تبریز بقتل رسانید زیرا که بنا بر قول نولس<sup>۳</sup> کاروانی پر ثروت را در راه غارت کرده بودند ولی اغلب مورخین جدید عثمانی<sup>۴</sup> اکت این اقدام را چنین بیان میکنند که اسمعیل میخواست خود را در نظر بابزید بیطرف و مبری از تحریک و همدستی شورشیان معرفی نماید . نولس گوید « شاه قلی را نیز برای ترسانیدن دیگران زنده آتش زدند » اما مورخان عثمانی گویند شاه قلی و علی پاشا باهم در جنگ گو یک جای میان سیواس و قیصریه کشته شدند روایت احسن التواریخ نیز باین موافقت دارد نولس گوید « چون شاه قلی فرار کرد یونس پاشا<sup>۴</sup> فرمان داد که در بلاد آسیای صغیر بجستجوی متابعان مذهب ایران شتافتند و اشخاصی را که در شورش اخیر اسلحه برداشته بودند امر داد بدترین سیاستی مقتول ساختند و بقیه السیف را با آهن سرخی در پیشانی نشان کنند تا بعد ها شناخته شوند و آنها را با اقوام فراریان و همراهان شاه قلی و ورثه مقتولین بااروپا کوچ داد و در بلاد مقدونیه و اپروس و پلوپونز متفرق ساختند تا اگر شاه قلی که بایران پناهنده شده است باز گردد و لشگری جدید بیاورد اینها دوباره بوی نیوسته

(۱) یعنی حسن خایفه شاه قلی و تکاو یا تکلو یعنی منسوب به تکه ایلی (۲) فصل مذکور

ص ۳۲۴ (۳) رجوع شود بتاریخ امیراطوری عثمانی تألیف عبدالرحمن شرف جاد اول صفحه ۷-۱۹۶

چاپ دوم اسلامبول ۱۳۱۵-۸/۱۸۹۷ Von Hammer's Gesch. d. Osmanisch. Reich

جلد دوم صفحه ۳۶۰-۳۵۹ و صفحه ۴-۳۹۳ (۴) یونس پاشا صدر اعظم سلطان سلیم که در



و شورش از نو بر پا نکنند . این بود شرح آغاز و انجام شورش عظیمی که مملکت عثمانی را بهم زد اگر شاه ایران کاملاً از موقع استفاده میکرد سهولت قسمت اعظم ولایات آسیائی عثمانی را متصرف میشد» نولس تاریخ این وقایع را ۱۵۰۸ م می گوید . اما احسن التواریخ سنه ۱۲/۹۱۷ - ۱۵۱۱ یکسال قبل از وفات بایزید را معین کرده است .

جای تعجب است که مورخین ایرانی از این قتل عام شیعیان مقیم خاک عثمانی سخنی نمیرانند اما بقول فون هامر قتل عام مزبور یکی از دهشتناکترین اعمالی است که بنام مذهب صورت گرفته است حتی نسبت بسبعیت هائیکه در هیئت تفتیش مذهبی در اسپانیا و کشتار سن بار تولومی ظهور یافت .

ولی اگر بعضی از مورخین عثمانی از آن ذکر نکرده اند متعجب نباید شد زیرا که برای آنها افتخار آور نیست . ظاهراً نولس اشتباه کرده که این سانحه را از وقایع سلطنت بایزید دوم شمرده چه نمیتوان قبول کرد که در این مدت پیش از دو قتل عام مهم واقع شده باشد یکی از آنها در سال ۱۵۱۱ بعد از جلوس سلطان سلیم واقع گردیده و نیکولو گیوستینیانی *Nicolo Giustiniani* در ۱۷ اکتبر همین سال ۱ شاهد قضیه بوده است بنا بحساب سعدالدین سلاک زاده و علی ابوالفضل بن ادریس بتلیسی شمار کشتگان به ۴۰۰۰۰ نفر بالغ میگردد . تفصیلات دقیقه که علی ابوالفضل شرح داده و فون هامر اصل اشعار فارسی او را بخط لاتینی در آورده از این قرار است

فرستاد سلطان دانا رسوم	دیران دانا بهر مرز و بوم
که اتباع این قوم را قسم قسم	در آرد بنوک قلم اسم اسم
ز هفت و ز هفتاد ساله بنام	بیارد بدیوان عالی مقام
چو دفتر سپردند اهل حساب	عدد چهل هزار آمد از شیخ و شاب
پس آنکه بحکام هر کشوری	رساندند فرمانبران دفتری
بهر جا که رفته قدم از قلم	نهد تیغ بران قدم بر قدم
شد اعداد این کشته های دیار	فزون از حساب قلم چهل هزار

اکنون با مراجعه به نشأت فریدون یک مکتوب های ذیل را می یابیم که مربوط به عهد سلطنت سلطان سلیم و راجع بر روابط او و ایرانیان است .

(۱۳) از طرف سلطان سلیم بعید خان ازبک بفارسی  
مراسلات فارسی  
سلطان سلیم  
مورخه سلخ محرم ۹۲۰ هـ ق ( ۲۷ مارچ ۱۵۱۴ ) پنج  
ماه قبل از جنگ چالدران (ص ۷-۳۷۴) در این مکتوب

مفصل که بقلم محمد بیک نامی نوشته شده سلطان سلیم افکار خود را چنین ابراز میدارد  
« که اهالی بلاد شرق از دست صوفی بچه لثیم ناپاک انیم افک ذمیم سفاک بیجان آمده اند »  
وعید خان را دعوت میکند که بانهقام خون پدرش شیبک خان باوی توحید ساعی کند

(۱۴) جواب مکتوب فوق بفارسی مورخه سلخ جمادی الثانیه ۹۲۰ هـ ق ( ۲۱  
اگست ۱۵۱۴ ) در این مرسله عید خان شرح میدهد که چگونه انتقام پدر را  
گرفته و « سگ کوچکی را که نایب و سردار سگ بزرگ بود ( یعنی شاه اسمعیل )  
و از فرط جنون او را بنجم ثانی ملقب ساخته بودند کشته است » و وعده میدهد  
که سلطان عثمانی را در قلع و قمع « شرمه قلیله » « زنادقه او باش و ملاحظه قزلباش »  
یاری کنند .

( ۱۵ ) از جانب سلطان سلیم بشاه اسمعیل مورخه صفر ۹۲۰ ( آپریل ۱۵۱۴ )  
از صفحه ۳۷۹ تا صفحه ۳۸۱ : سلطان در این مکتوب که فارسی است و در آن  
رجز خوانی و توهین بسیار بکار رفته است شاه اسمعیل را دعوت میکند که از زندقه  
و اعمال گناهکارانه خود خاصه لعن شیخین ابوبکر و عمر نادم شود و الا بر سر او  
لشکر کشیده و ممالکی را که بجبر و عنف غصب کرده است آزاد و مستخاص خواهد کرد  
(۱۶) از جانب سلطان سلیم بمحمد بیک آق قویندلو بفارسی مورخه سلخ  
صفر ۹۲۰ ] ۲۵ آپریل ۱۵۱۴ صفحه ۲ - ۳۸۱ مشتمل بر تهنیت و تمجید او و خانواده  
و اتباعش که در اساس تسنن آنها خللی راه نیافته و دعوت بجنگ زنادقه قزلباشیه .

( ۱۷ ) جواب مکتوب فوق بفارسی مورخه سلخ ربیع الثانی ۹۲۰ ( ۲۳

---

( ۱ ) غایب ازبکیه بر جنود متحده شاه اسمعیل و بابر در ۱۷ رمضان ۹۱۸ ( ۲۶ نوامبر  
۱۵۱۲ ) اتفاق افتاد . امیر نجم الدین مسعود ملقب بنجم اول در تاریخ ۹۱۵ ( ۱۵۰۹ -  
۱۵۱۰ ) وفات یافته و مقام و لقب او بامیر یار احمد اصفهانی ملقب بنجم ثانی تفویض گردید

جون ۱۵۱۴) صفحه ۳۸۲. از این مراسله معلوم میشود که حامل نامه سلطان سلیم و جواب آن شخصی موسوم باحمد خان بوده است و نیز استنباط میگردد که نویسنده کمال بيم را داشته که مبادا مراسله او بدست بیفتد.

(۱۸) نامه دوم سلطان سلیم بشاه اسمعیل بفارسی و بی تاریخ صفحه ۳۸۲ در این مراسله سلیم ادعای خلافت کرده و شاه اسمعیل و خانواده او را بکفر و ارتداد نسبت داده و او را دعوت میکند که توبه نموده و راضی شود ایران جزء ممالک عثمانی باشد.

(۱۹) نامه سوم سلطان سلیم بشاه اسمعیل از ارزنجان ترکی مورخه سلخ جمادی الاولی ۹۲۰ (۲۳ جولای ۱۵۱۴) سلطان با اظهار بی میلی باطعن و سخریه حریف را بمبارزت می طلبد.

(۲۰) جواب شاه اسمعیل به مراسله سلطان سلیم بفارسی و بدون تاریخ (ص ۵ - ۳۸۴) ظاهراً این همان مکتوبی است که کریزی Creasy در تاریخ ترکستان عثمانی خود (چاپ ۱۸۷۷ صفحه ۷ - ۱۳۶) اشاره میکند. زیرا که نویسنده مکتوب میگوید گویا منشیان سلطانی در اثر نشاء تریاک و بنگ نوشتن این نامه ها مبادرت ورزیده اند و حقه پراز معجون خاص که ترکیبی از مخدرات مزبوره بوده ممهور بمهر پادشاهی کرده توسط فرستاده سلطان موسوم بشاه قلی آقا گسیل داشته اند.

(۲۱) نامه چهارم سلطان سلیم بشاه اسمعیل مورخ سلخ جمادی الثانیه ۹۲۰ (۲۱ اگست ۱۵۱۴) باز راجع بدعوت و طاب او بچنگ.

کمی بعد از ارسال این مکتوب مفصل یعنی اوایل رجب ۹۲۰ (اگست و سپتمبر ۱۵۱۴) میان عثمانیان و ایرانیان جنگ چالدران اگست ۱۵۱۴ در چالدران حربی عظیم واقع گشت در این محل که قریب بیست فرسخ از تبریز مسافت دارد سه هزار عثمانی و دو هزار ایرانی کشته شدند لیکن توپخانه عثمانیان جنگ را بنفع ترکها ختم کرد شاه اسمعیل باوجود شجاعتی که خود و همراهان فداکارش ابراز داشتند مجبور شد از میدان رو برگردانده و عقب نشسته حتی تبریز را هم بجا گذارد. این شهر را عثمانیان در ۱۶ رجب ۹۲۰